

دانشنامه فلسفه استنفورد (۷)

فلسفه آلمانی  
از کانت تا هگل

این کتاب ترجمه‌ای است از:

**Immanuel Kant**/Michael Rohlf, May 20, 2010

**Friedrich Heinrich Jacobi**/George Di Giovanni, Mar 15, 2010

**Friedrich Daniel Ernst Schleiermacher**/Michael Forster, Apr 17, 2002

**Wilhelm Dilthey**/Rudolf Makkreel/Aug 5, 2016

**Count Paul Yorck von Wartenburg**/Ingo Farin, Aug 2, 2016

**Johann Gottlieb Fichte**/Daniel Breazeale, Jan 16, 2014

**August Wilhelm von Schlegel**/Katia D. Hay, Jan 14, 2010

**Friedrich Schlegel**/Allen Speight, Nov 2, 2011

**Georg Wilhelm Friedrich Hegel**/Paul Redding, Jul 22, 2010

### **The Stanford Encyclopedia of Philosophy**

این مجموعه با کسب اجازه از گردانندگان دانشنامه  
فلسفه استنفورد (SEP) منتشر می‌شود.

**عنوان و نام پدیدآور:** فلسفه آلمانی از کانت تا هگل / نویسندگان مایکل رولف... [و دیگران]؛ مترجمان داود میرزایی، محمدمهدی اردبیلی، سیدمسعود حسینی؛ ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی تحریریه انتشارات ققنوس. مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۲.

**مشخصات ظاهری:** ۵۲۰ص.

**فروست:** دانشنامه فلسفه استنفورد/ دبیر مجموعه مسعود علیا؛ ۷.

**شابک:** ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۴۹۸-۹

**وضعیت فهرست‌نویسی:** فیبا

**یادداشت:** کتاب حاضر ترجمه مقالات گوناگون از کتاب «دانشنامه فلسفه استنفورد = The Stanford Encyclopedia of Philosophy» است.

**یادداشت:** نویسندگان مایکل رولف، جورج دی جوانی، مایکل فورستر، رودلف مکریل، اینگو فارین، دنیل بریزیل، کاتیا د. هی، آلن اسپیت، پل ردینگ.

**یادداشت:** بالای عنوان: دانشنامه فلسفه استنفورد.

**یادداشت:** کتابنامه.

**یادداشت:** نمایه.

**عنوان دیگر:** دانشنامه فلسفه استنفورد.

**موضوع:** فیلسوفان آلمانی - قرن ۱۸ م.

**موضوع:** Philosophers -- Germany -- 18th century

**موضوع:** فلسفه آلمانی

**موضوع:** Philosophy, German

**موضوع:** فلسفه آلمانی - قرن ۱۸ م. - تاریخ و نقد

**موضوع:** Philosophy, German -- 18th century -- History and criticism

**شناسه افزوده:** رولف، مایکل

**شناسه افزوده:** Rohlf, Michael

**شناسه افزوده:** میرزایی، داود، ۱۳۶۱ مهر -

**شناسه افزوده:** اردبیلی، محمدمهدی، ۱۳۶۱ -

**شناسه افزوده:** حسینی، سید مسعود، ۱۳۶۶ -

**شناسه افزوده:** علیا، مسعود، ۱۳۵۴ -

**رده‌بندی کنگره:** B۲۷۴۱

**رده‌بندی دیویی:** ۱۹۳

**شماره کتاب‌شناسی ملی:** ۹۲۴۸۹۱۲

دانشنامه فلسفه استنفورد (۷)

# فلسفه آلمانی از کانت تا هگل

سرپرست و ویراستار مجموعه:  
مسعود علیا

نویسندگان:

مایکل رولف، جورج دی جوانی، مایکل فورستر، رودلف مکریل،  
اینگو فارین، دنیل بریزیل، کاتیا د. هی، آلن اسپیت، پل ردینگ

مترجمان:

داود میرزایی، محمدمهدی اردبیلی، سیدمسعود حسینی





## انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای زاندارمیری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

\* \* \*

دانشنامه فلسفه استنفورد (۷)

سرپرست و ویراستار مجموعه:

مسعود علیا

فلسفه آلمانی

از کانت تا هگل

نویسندگان: مایکل رولف، جورج دی جووانی، مایکل فورستر،

رودلف مکریل، اینگو فارین، دنیل بریزیل،

کاتیا د. هی، آلن اسپیت، پل ردینگ

مترجمان: داود میرزایی، محمدمهدی اردبیلی، سیدمسعود حسینی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۴۰۲

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹ - ۰۴۹۸ - ۰۴ - ۰۴۲۲ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 622 - 04 - 0498 - 9

[www.qoqnoos.ir](http://www.qoqnoos.ir)

Printed in Iran

## فهرست

### کانت

مایکل رولف / داود میرزایی

۱۱	[درآمد].....
۱۳	۱. زندگی و آثار.....
۲۵	۲. طرح کانت در نقد عقل محض.....
۳۵	۳. ایدئالیسم استعلایی.....
۴۳	۴. استنتاج استعلایی.....
۵۵	۵. اخلاق و اختیار.....
۷۱	۶. خیر اعلی و اصول موضوعه عملی.....
۷۹	۷. وحدت طبیعت و اختیار.....
۸۷	یادداشت‌ها.....
۹۱	کتابنامه.....

### یاکوبی

جورج دی جوانی / محمدمهدی اردبیلی

۹۹	[درآمد].....
۱۰۱	۱. زندگی و فعالیت فکری.....
۱۱۵	۲. آثار فلسفی اصلی.....
۱۴۱	۳. آثار ادبی.....
۱۴۷	۴. آثار جدلی.....
۱۵۱	۵. بازنگری.....

۱۵۷	یادداشت‌ها
۱۶۱	کتابنامه

### شلایرماخر

مایکل فورستر / سیدمسعود حسینی

۱۷۱	[درآمد]
۱۷۳	۱. زندگی و آثار
۱۷۹	۲. فلسفه زبان
۱۸۵	۳. فلسفه ذهن
۱۸۷	۴. هرمنوتیک (نظریه تأویل)
۱۹۵	۵. نظریه ترجمه
۲۰۱	۶. زیبایی‌شناسی
۲۰۹	۷. دیالکتیک
۲۱۹	۸. اخلاق
۲۲۵	۹. فلسفه سیاسی و اجتماعی
۲۳۱	۱۰. فلسفه دین
۲۳۷	کتابنامه

### دیلتای

رودلف مکرل / سیدمسعود حسینی

۲۴۳	[درآمد]
۲۴۵	۱. زندگی و اندیشه دیلتای
۲۵۱	۲. آثار فلسفی اصلی دیلتای
	۳. تأملات دیلتای در باب اخلاق و جهان‌بینی‌ها و
۲۸۱	تردیدهایش دربارهٔ متافیزیک
۲۸۷	کتابنامه

## یورک

اینگو فارین / سیدمسعود حسینی

۲۹۳	[درآمد]
۲۹۵	۱. سرگذشت یورک
۲۹۷	۲. مکاتبه با دیلتای
۳۰۷	۳. پاره گفتارهای فلسفی در باب تاریخ و روان‌شناسی
۳۲۳	یادداشت‌ها
۳۲۹	کتابنامه

## فیشته

دنیل بریزیل / سیدمسعود حسینی

۳۳۳	[درآمد]
۳۳۵	۱. زندگی و آثار
۳۴۷	۲. طرح فلسفی فیشته
۳۵۱	۳. عزیمتگاه آموزه دانش دوره ینا
۳۵۵	۴. ملخص منظومه‌وار آموزه دانش دوره ینا
۳۶۹	۵. صورت متأخر آموزه دانش و اقبال به فلسفه فیشته
۳۷۳	کتابنامه

## اَوگوست شلگل

کاتیا د. هی / سیدمسعود حسینی

۳۸۳	[درآمد]
۳۸۵	۱. زندگی و آثار
۳۹۱	۲. تأثیر اَوگوست شلگل بر رمانتیسیم آلمانی
۳۹۳	۳. فلسفه هنر
۴۰۵	۴. فلسفه زبان
۴۱۱	۵. نظریه ترجمه

۴۱۵	۶. نقش منتقد و ملی‌گرایی رمانتیک شلگل
۴۲۱	۷. آوگوست شلگل: متفکر تفاوت
۴۲۳	یادداشت‌ها
۴۲۵	کتابنامه

### فریدریش شلگل

آلن اسپیت / سیدمسعود حسینی

۴۳۱	[درآمد]
۴۳۳	۱. زندگی و آثار
۴۳۷	۲. چرخش رمانتیک
۴۴۱	۳. بوطیقا و زیبایی‌شناسی
۴۴۵	۴. تلمذ فلسفی: دیدگاه شلگل در باب ایدئالیسم و فلسفه استعلایی
۴۴۹	۵. فلسفه اخلاق، اجتماع و سیاست
۴۵۱	۶. فلسفه متأخر زندگی، تاریخ و دین
۴۵۳	کتابنامه

### هگل

پل ردینگ / محمد مهدی اردبیلی

۴۵۹	[درآمد]
۴۶۱	۱. زندگی، آثار و تأثیرات
۴۶۷	۲. فلسفه هگل
۴۷۹	۳. آثار هگل
۵۰۵	کتابنامه
۵۰۹	نمایه



# كانت

مايكل رولف

ترجمة داود ميرزايي



## [ درآمد ]

ایمانوئل کانت<sup>۱</sup> (۱۷۲۴-۱۸۰۴) چهره اصلی فلسفه مدرن است. او تجربه‌گرایی و عقل‌گرایی مدرن متقدم را تلفیق کرد و واضح اصطلاحات بخش زیادی از فلسفه قرن‌های نوزدهم و بیستم بود و همچنان نیز تأثیر قابل توجهی بر متافیزیک، معرفت‌شناسی، علم اخلاق، فلسفه سیاسی، زیبایی‌شناسی و سایر حوزه‌ها دارد. ایده بنیادی «فلسفه نقدی» کانت - خصوصاً در سه نقد او: نقد عقل محض<sup>۲</sup> (۱۷۸۱)، نقد عقل عملی<sup>۳</sup> (۱۷۸۸) و نقد قوه حکم<sup>۴</sup> (۱۷۹۰) - خودآیینی<sup>۵</sup> انسان است. طبق استدلال او، فاهمه<sup>۶</sup> انسان منشأ قوانین عام<sup>۷</sup> طبیعت است که تمام تجربه ما را ساختار می‌بخشند؛ و عقل<sup>۸</sup> انسان قانون اخلاق را برای خودش تعیین می‌کند، قانونی که مبنای باور ما به خدا، اختیار<sup>۹</sup> [یا آزادی] و بقای نفس<sup>۱۰</sup> است. لذا، شناخت علمی، اخلاق<sup>۱۱</sup> و باور دینی با هم سازگار و فراهم‌اند، زیرا همگی بر شالوده واحد خودآیینی انسان استوارند که، طبق جهان‌بینی غایت‌شناختی حکم تأملی که کانت برای متحد ساختن بخش‌های عملی و نظری نظام فلسفی‌اش طرح می‌کند، غایت نهایی طبیعت است.

---

1. Immanuel Kant    2. *Critique of Pure Reason*    3. *Critique of Practical Reason*  
4. *Critique of the Power of Judgment*    5. autonomy    6. understanding  
7. general    8. reason    9. freedom    10. immortality    11. morality



## زندگی و آثار

ایمانوئل کانت در ۲۲ آوریل ۱۷۲۴ در کونیگسبرگ، نزدیک ساحل جنوب شرقی دریای بالتیک چشم به جهان گشود. کونیگسبرگ اکنون کالینینگراد نام دارد و بخشی از خاک روسیه محسوب می‌شود. ولی در طول حیات کانت، کونیگسبرگ پایتخت پروس شرقی، و زبان غالب آن نیز آلمانی بود. اگرچه کونیگسبرگ به لحاظ جغرافیایی از مابقی پروس و دیگر شهرهای آلمان فاصله داشت، در آن زمان یک مرکز مهم بازرگانی، بندری مهم از نظر نظامی و یک شهر دانشگاهی نسبتاً بین‌المللی محسوب می‌شد.<sup>(۱)</sup>

کانت در خانواده‌ای صنعتگر با استطاعت مالی نسبتاً کم متولد شد. پدرش سراجی حرفه‌ای و مادرش هم دختر یک سراج بود، اگرچه در مقایسه با قاطبه زنان طبقه اجتماعی خودش تحصیلات بهتری داشت. خانواده کانت هرگز مفلس نبودند، ولی کسب و کار پدرش در زمان جوانی او دچار رکود شد و والدینش گهگاه ناچار می‌شدند به حمایت مالی اقوام تکیه کنند.

والدین کانت متورع<sup>۱</sup> بودند و او نیز از هشت تا پانزده سالگی به مدرسه‌ای به نام کالج فردریک می‌رفت که آیین تورع<sup>۲</sup> بر آن حاکم بود. آیین تورع جنبشی لوتری و پروتستان بود که بر نوگروی، تکیه بر فیض الهی، تجربه احساسات مذهبی و پرستش شخصی تأکید می‌کرد که شامل قرائت منظم کتاب مقدس، نماز و معاینه نفس می‌شد. کانت شدیداً علیه نفس‌کاوی اجباری کالج فردریک موضع گرفت و در واکنش به آن به متون کلاسیک لاتین پناه برد که محور برنامه درسی این مدرسه

1. Pietist    2. Pietism

را تشکیل می‌داد. تأکیدی که کانتِ پا به سن گذاشته بر عقل و خودآیینی به جای عواطف و تکیه بر حجیت و فیض ورزید چه بسا تا اندازه‌ای بازتاب واکنش دوران جوانی او به آیین تورع بوده باشد. اما با وجود این که کانت جوان از تحصیل در مدرسه‌ای که آیین تورع بر آن حاکم بود نفرت داشت، احترام و ستایش فوق‌العاده‌ای نثار والدینش می‌کرد، خصوصاً مادرش که «دیانت اصیل» او را «به هیچ روی آکنده از شور و حرارت» نمی‌دانست. طبق نظر زندگی‌نامه‌نویس کانت، مانفرد کون،<sup>۱</sup> او احتمالاً بسیار بیشتر از آن که متأثر از اعتقاد والدینش به آیین تورع بوده باشد، تحت تأثیر ارزش‌های صنعتگرانه آن‌ها یعنی «سختکوشی، صداقت، پاکی و استقلال» بود که بعینه به او آموختند.<sup>(۲)</sup>

کانت به کالژی در دانشگاه کونیگسبرگ به نام آلبرتینا رفت و در آن‌جا علاقه اولیه او به متون کلاسیک سریعاً جای خود را به فلسفه داد، رشته‌ای که همه دانشجویان سال اول آن را می‌خواندند و شامل مطالعه ریاضیات و فیزیک و منطق، متافیزیک، اخلاق و قانون طبیعی می‌شد. استادان فلسفه کانت توجه او را به رویکرد کریستیان ولف<sup>۲</sup> (۱۶۷۹-۱۷۵۰) جلب کردند که تألیف<sup>۳</sup> انتقادی‌اش از فلسفه گ. و. لایبنیتس (۱۶۴۶-۱۷۱۶) در آن زمان در دانشگاه‌های آلمان بسیار تأثیرگذار بود. ولی کانت همچنین با طیفی از منتقدان انگلیسی و آلمانی ولف برخورد داشت، و در دانشکده فلسفه نیز ارسطوگرایی و آیین تورع حضوری پررنگ داشتند. آموزگار محبوب کانت، مارتین کنوتسن<sup>۴</sup> (۱۷۱۳-۱۷۵۱)، متورعی بود که شدیداً تحت تأثیر ولف و فیلسوف انگلیسی، جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴)، قرار داشت. او کانت را با کار آیزاک نیوتن (۱۶۴۲-۱۷۲۷) آشنا کرد و تأثیرش در اولین اثر منتشرشده کانت با عنوان اندیشه‌هایی درباره ارزیابی درست نیروهای زنده<sup>۵</sup> (۱۷۴۷) مشهود است. این اثر تلاشی انتقادی بود برای میانجیگری در منازعه‌ای در فلسفه طبیعی بین لایبنیتسی‌ها و نیوتنی‌ها بر سر اندازه‌گیری درست نیرو.

1. Manfred Kuehn 2. Christian Wolff 3. synthesis 4. Martin Knutzen  
5. *Thoughts on the True Estimation of Living Forces*

کانت پس از کالج به مدت شش سال به عنوان معلم سرخانهٔ نوجوانان در خارج از کونیگسبرگ مشغول به کار شد. والدینش در این برهه از زندگی او دیگر در قید حیات نبودند و هنوز منابع مالی‌اش برای دنبال کردن حرفه‌ای دانشگاهی کفایت نمی‌کرد. او سرانجام در سال ۱۷۵۴ به کونیگسبرگ بازگشت و سال بعد تدریس در آلبرتینا را آغاز کرد. چهار دههٔ بعدی زندگی خود را در آن‌جا به تدریس فلسفه پرداخت و این کار را تا هفتاد و دو سالگی، یعنی زمان بازنشستگی‌اش در سال ۱۷۹۶، ادامه داد.

کانت در سال‌های پس از ترک کار معلمی سرخانه آثار بسیاری منتشر کرد. در سال‌های ۱۷۵۴ و ۱۷۵۵ سه اثر علمی منتشر کرد – یکی از آن‌ها با عنوان تاریخ طبیعی عمومی و نظریهٔ آسمان‌ها<sup>۱</sup> (۱۷۵۵) رساله‌ای مهم بود که در آن از جمله فرضیه‌ای را پرورد که بعدها به عنوان فرضیهٔ سحابی<sup>۲</sup> دربارهٔ شکل‌گیری منظومهٔ خورشیدی شناخته شد. متأسفانه ناشر ورشکسته شد و کتاب در زمان خود چندان مؤثر نیفتاد. کانت برای احراز صلاحیت تدریس در دانشگاه دو رساله به زبان لاتین نیز نوشت: اولی عبارت بود از رئوس مختصر پاره‌ای تأملات دربارهٔ آتش<sup>۳</sup> (۱۷۵۵)، که درجهٔ دکتری را برای او به همراه آورد؛ و دومی ایضاح جدید مبادی اولیهٔ شناخت متافیزیکی<sup>۴</sup> (۱۷۵۵) بود که به اعتبار آن اجازهٔ تدریس به عنوان مدرس غیررسمی<sup>۵</sup> را پیدا کرد. سال بعد اثر دیگری با نام اختصاری مونا‌دولوژی فیزیکی<sup>۶</sup> (۱۷۵۶) به زبان لاتین منتشر ساخت به این امید که به عنوان دانشیار منطق و متافیزیک جانشین کنوتسن شود، اگرچه نتوانست این موقعیت دانشگاهی را به دست آورد. هم رسالهٔ ایضاح جدید، که نخستین کار کانت بود که عمدتاً به متافیزیک مربوط می‌شد، و هم رسالهٔ مونا‌دولوژی فیزیکی موضوع او را دربارهٔ تأثیر متقابل جواهر

1. *Universal Natural History and Theory of the Heavens*
2. nebular hypothesis
3. *Concise Outline of Some Reflections on Fire*
4. *New Elucidation of the First Principles of Metaphysical Cognition*
5. unsalaried lecturer [Privatdozent]
6. *The Employment in Natural Philosophy of Metaphysics Combined with Geometry, of Which Sample I Contains the Physical Monadology*

متناهی،<sup>۱</sup> که نخست در رساله نیروهای زنده اجمالاً مطرح کرده بود، بسط بیشتری می‌دهند. کانت در هر دو رساله، اگر نه از بیخ و بن، راه خود را از آرای لایب‌نیتسی-ولفی جدا می‌کند. خصوصاً در رساله ایضاح جدید شاهد تأثیرپذیری از منتقد آلمانی ولف، کریستیان آوگوست کروزیوس<sup>۲</sup> (۱۷۱۵-۱۷۷۵) هستیم.<sup>(۳)</sup>

کانت به عنوان مدرس غیررسمی در آلبرتینا مستقیماً از دانشجویانی که در کلاس‌هایش شرکت می‌کردند حق‌التدریس دریافت می‌کرد. لذا، ناچار بود برای امرار معاش هم وقت بسیار زیادی را صرف تدریس کند و هم تعداد زیادی دانشجو جذب کند. او سال‌های ۱۷۵۵ تا ۱۷۷۰ را با همین عنوان گذراند و در طول این مدت به طور متوسط هفته‌ای بیست ساعت در زمینه‌های منطق، متافیزیک، اخلاق، ریاضیات، فیزیک و جغرافیای طبیعی درس می‌داد. کانت در درس‌هایش کتاب‌های درسی نویسندگان ولفی نظیر آکساندر گوتلیب باومگارتن<sup>۳</sup> (۱۷۱۴-۱۷۶۲) و گئورگ فریدریش مایر<sup>۴</sup> (۱۷۱۸-۱۷۷۷) را تدریس می‌کرد، ولی چندان در قید و بندشان نبود و برای سر و سامان دادن به تأملات خودش از آن‌ها استفاده می‌کرد، تأملاتی که از طیف گسترده‌ای از ایده‌های مورد علاقه‌اش بهره می‌گرفتند. این ایده‌ها اغلب از فیلسوفان حس‌گرای<sup>۵</sup> انگلیسی نظیر دیوید هیوم<sup>۶</sup> (۱۷۱۱-۱۷۷۶) و فرانسویس هاچیسون<sup>۷</sup> (۱۶۹۴-۱۷۴۷)، که برخی از متونشان در اواسط دهه ۱۷۵۰ به آلمانی ترجمه شده بود، و همچنین از فیلسوف سوئیسی، ژان-ژاک روسو<sup>۸</sup> (۱۷۱۲-۱۷۷۸)، برخاسته بودند، فیلسوفی که آثار زیادی در اوایل دهه ۱۷۶۰ منتشر کرده بود. کانت از همان اوایل کارش مدرسی معروف و موفق بود. او همچنین، در مقام روشنفکری جوان و آینده‌دار به سرعت اعتباری محلی برای خود دست‌وپا کرد و در جامعه کونیگسبرگ شخصیتی بی‌باک و جسور از خود به نمایش گذاشت.

1. finite substances    2. Christian August Crusius

3. Alexander Gottlieb Baumgarten    4. Georg Friedrich Meier    5. sentimentalist

6. David Hume    7. Francis Hutcheson    8. Jean-Jacques Rousseau



پس از چندین سال سکوت نسبی، بار دیگر بین سال‌های ۱۷۶۲ تا ۱۷۶۴ انبوهی اثر منتشر کرد که از جمله آن‌ها پنج اثر فلسفی بود. موشکافی کاذب شکل‌های چهارگانه قیاس<sup>۱</sup> (۱۷۶۲) مروی است بر انتقادهای صورت‌گرفته از منطق ارسطویی از ناحیه دیگر فلاسفه آلمانی. یگانه مبنای ممکن برای اثبات وجود خدا<sup>۲</sup> (۱۷۶۲-۱۷۶۳) کتاب مهمی است که در آن کانت در صدد برمی‌آید تا با توسل به دو اثر قبلی‌اش، یعنی تاریخ طبیعی عمومی و ایضاح جدید، استدلالی بدیع در اثبات وجود خدا به‌مثابه شرط امکان درونی همه چیز بسط دهد، و در عین حال دیگر براهین اثبات وجود خدا را به باد انتقاد گیرد. این کتاب چندین نقد مثبت و چند نقد منفی دریافت کرد. کانت در سال ۱۷۶۲ نیز در رقابتی به منظور دریافت جایزه آکادمی سلطنتی پروس، مقاله‌ای به نام «تحقیق درباره تمایز اصول الهیات طبیعی و اخلاق»<sup>۳</sup> ارائه داد، هرچند جایزه اول این رقابت نصیب موزس مندلسون<sup>۴</sup> شد و جایزه دوم به کانت رسید (و مقاله‌اش در سال ۱۷۶۴ منتشر شد). این مقاله کانت، که مختصراً به نام مقاله جایزه<sup>۵</sup> شناخته می‌شود، به شکلی برجسته‌تر نسبت به کارهای قبلی‌اش از آرای لایب‌نیتسی-ولفی جدا می‌شود و نیز حاوی نخستین بحث مبسوط منتشرشده او در فلسفه اخلاق است. مقاله جایزه به منظور نقد عقل‌گرایی آلمانی از دو حیث دست به دامن منابع انگلیسی می‌شود: نخست این که کانت با استعانت از نیوتن بین روش‌های ریاضیات و فلسفه تمایز قایل می‌شود؛ و دوم این که با توسل به هاجیسون مدعی می‌شود که «احساس تحلیل‌ناپذیر خیر» محتوای مادی تکالیف اخلاقی ما را فراهم می‌کند که نمی‌توان آن‌ها را به روشی کاملاً عقلانی بر مبنای صرف اصل صوری کمال اثبات کرد (2:299).<sup>(۴)</sup> این درون‌مایه‌ها در رساله تلاش برای وارد کردن مفهوم مقادیر منفی در فلسفه<sup>۶</sup> (۱۷۶۳) از نو ظاهر می‌شوند، هرچند تز اصلی این رساله آن است که تقابل واقعی نیروهای

1. *The False Subtlety of the Four Syllogistic Figures*

2. *The Only Possible Argument in Support of a Demonstration of the Existence of God*

3. «Inquiry Concerning the Distinctness of the Principles of Natural Theology and Morality» 4. Moses Mendelssohn 5. Prize Essay

6. *Attempt to Introduce the Concept of Negative Magnitudes into Philosophy*

متعارض، مثلاً در روابط علی، برخلاف نظر لایب‌نیستی‌ها قابل تحویل به رابطه منطقی تناقض نیست. کانت در رسالهٔ مقادیر منفی همچنین استدلال می‌کند که اخلاقی بودن این یا آن عمل تابعی است از نیروهای درونی‌ای که شخص را به عمل کردن برمی‌انگیزند، نه اعمال (فیزیکی) بیرونی یا نتایجشان. سرانجام، رسالهٔ مشاهداتی دربارهٔ احساس زیبا و والا<sup>۱</sup> (۱۷۶۴) عمدتاً به تفاوت‌هایی می‌پردازد که بنا بر ادعا در ذوق‌های مردان و زنان و مردمان فرهنگ‌های مختلف دیده می‌شود. کانت پس از انتشار این رساله، برگه‌های سفیدی را که لابه‌لای نسخهٔ خودش از این کتاب قرار داد با نکات و ملاحظات (اغلب نامرتب) پر کرد که بسیاری از آن‌ها بازتاب تأثیر ژرف روسو بر تأملات او دربارهٔ فلسفهٔ اخلاق در اواسط دههٔ ۱۷۶۰ بودند.

این آثار اعتبار بیشتری برای کانت در آلمان به ارمغان آوردند، ولی عمدتاً چندان اصالت نداشتند. همانند دیگر فیلسوفان آلمانی در آن زمان، آثار اولیهٔ کانت نیز عموماً بینش‌های نویسندگان تجربه‌گرای انگلیسی را در راستای اصلاح یا بسط سنت عقل‌گرایانهٔ آلمانی به کار می‌گیرند بی‌آن‌که بنیان‌های آن را از اساس متزلزل سازند. در حالی که برخی از آثار اولیهٔ او بر ایده‌های عقل‌گرایانه انگشت تأکید می‌نهند، دیگر آثارش تأکید بیشتری بر تجربه‌گرایی دارند. کانت در این مدت می‌کوشید به موضع مستقلی دست یابد. ولی تا دههٔ ۱۷۷۰ دیدگاه‌های او متغیر ماند.

کانت در سال ۱۷۶۶ اولین اثرش را دربارهٔ امکان متافیزیک منتشر ساخت، امری که بعداً تبدیل به موضوع محوری فلسفهٔ بالیدهٔ او شد. رسالهٔ رؤیاهای یک بینندهٔ ارواح که به وسیلهٔ رؤیاهای متافیزیک توضیح داده شده است،<sup>۲</sup> یعنی همان رساله‌ای که بلافاصله پس از انتشار رسالهٔ مختصر جستار دربارهٔ ناخوشی‌های ذهن<sup>۳</sup>

- 
1. *Observations on the Feeling of the Beautiful and the Sublime*
  2. *Dreams of a Spirit-Seer Elucidated by Dreams of Metaphysics*
  3. *Essay on Maladies of the Mind*

(۱۷۶۴) منتشر شد، به موجب شیفتگی کانت به نهان‌بین<sup>۱</sup> و پیشگوی سوئدی امانوئل سوئدنبورگ<sup>۲</sup> (۱۶۸۸-۱۷۷۲) نوشته شد: سوئدنبورگ مدعی بود بصیرتی به عالم ارواح دارد که او را قادر به پیشگویی‌های ظاهراً معجزه‌آسایی کرده است. کانت در این اثر غریب روح‌بینی‌های سوئدنبورگ را به وجهی طعنه‌آمیز مقایسه می‌کند با باور عالمان عقل‌گرای متافیزیک به نفس غیرمادی‌ای که پس از مرگ به حیات خود ادامه می‌دهد، و نتیجه می‌گیرد که شناخت فلسفی هیچ‌یک از این دو ممکن نیست زیرا عقل انسان در چارچوب تجربه محصور است. با وجود این، لحن شکاکانه رساله رؤیاهای این سخن‌کانت تعدیل می‌شود که «ایمان اخلاقی»، علی‌رغم این، مؤید باور به نفس نامیرا<sup>۳</sup> و غیرمادی است، ولو این‌که شناخت متافیزیکی در این قلمرو ناممکن باشد (2:373).

کانت پس از پانزده سال فعالیت در مقام مدرس غیررسمی و کار کردن به عنوان دستیار کتابدار به خاطر بهبود وضع امرار معاشش از سال ۱۷۶۶، در سال ۱۷۷۰ در چهل و شش سالگی کرسی منطق و متافیزیک را در دانشگاه آلبرتینا از آن خود ساخت. دست او در سال ۱۷۵۸ در رسیدن به همین کرسی ناکام مانده بود. اما بعدها که اعتبار بیشتری برای خود دست‌وپا کرد، کرسی‌های فلسفه در دانشگاه‌های ارلانگن<sup>۴</sup> (۱۷۶۹) و جینا<sup>۵</sup> (۱۷۷۰) را به امید رسیدن به کرسی تدریس در دانشگاه کونیگسبرگ رد کرد. کانت پس از این ارتقای مرتبه، تدریجاً مجموعه درس‌هایی داد که انسان‌شناسی (درس کانت در زمینه انسان‌شناسی اولین درس در این زمینه در آلمان بود و بسیار شهرت یافت)، الهیات عقلی، تعلیم و تربیت، حقوق طبیعی و حتی کانی‌شناسی و استحکامات نظامی را شامل می‌شد. کانت به منظور آغاز به کار در منصب جدیدش رساله دیگری به لاتین نوشت: درباره صورت و مبادی جهان محسوس و معقول<sup>۶</sup> (۱۷۷۰) که امروزه به نام رساله استادی<sup>۷</sup> شناخته می‌شود.

---

1. visionary    2. Emanuel Swedenborg    3. immortal    4. Erlangen    5. Jena  
 6. *Concerning the Form and Principles of the Sensible and Intelligible World*  
 7. Inaugural Dissertation

رساله استادی اساسی‌تر از آثار قبلی کانت راه خود را از عقل‌گرایی ولفی و حس‌گرایی انگلیسی جدا می‌کند. او با الهام از کروزیوس و فیلسوف طبیعی سویسی، یوهان هاینریش لامبرت<sup>۱</sup> (۱۷۲۸-۱۷۷۷)، بین دو قوه بنیادی شناخت، یعنی حساسیت<sup>۲</sup> و فاهمه (عقل)<sup>۳</sup>، تمایز می‌گذارد، در حالی که قایلان به سنت لایبنیتسی-ولفی فاهمه (عقل) را یگانه قوه بنیادی [شناخت] می‌دانستند. از این رو، کانت این دیدگاه عقل‌گرایانه را که حساسیت صرفاً گونه‌ای مغشوش از شناخت عقلانی است رد می‌کند، و دیدگاه خودش را جایگزین آن می‌سازد مبنی بر این که حساسیت متمایز از فاهمه است و صورت‌های سوپژکتیو مکان و زمان را که به خودش تعلق دارند وارد ادراک می‌کند، دیدگاهی که از نقد پیش‌تر کانت بر نگرش نسبی لایبنیتس درباره مکان در رساله در باب مبنای نهایی افتراق جهات در مکان<sup>۴</sup> (۱۷۶۸) بسط یافت. به علاوه، همان‌طور که از عنوان رساله استادی برمی‌آید، طبق استدلال کانت، حساسیت و فاهمه رو به دو جهان متفاوت دارند: حساسیت جهان محسوس را در دسترس ما قرار می‌دهد، در حالی که فاهمه ما را قادر می‌سازد جهان معقول متمایزی را درک کنیم. این دو جهان از آن جهت به هم مرتبط‌اند که آنچه فاهمه در جهان معقول درک می‌کند «الگو»ی «کمال نفس‌الامری»<sup>۵</sup> است که «مقیاسی مشترک برای همه چیزهای دیگر است تا جایی که واقعیت‌اند». به لحاظ نظری، این الگوی معقول کمال خداست: به لحاظ عملی، «کمال اخلاقی»<sup>۶</sup> است (2:396). بنابراین، رساله استادی نوعی افلاطون‌گرایی را بسط می‌دهد و دیدگاه حس‌گرایان انگلیسی را مبنی بر این که احکام اخلاقی مبتنی بر احساس‌های لذت و الم‌اند رد می‌کند، زیرا اعتقاد کانت اکنون این است که احکام اخلاقی صرفاً مبتنی بر فاهمه محض‌اند.

کانت پس از سال ۱۷۷۰ هرگز از این آرا دست نکشید که حساسیت و فاهمه دو قوه متمایز شناخت‌اند، و مکان و زمان صورت‌های سوپژکتیو حساسیت

1. Johann Heinrich Lambert    2. sensibility    3. intellect

4. *Concerning the Ultimate Ground of the Differentiation of Directions in Space*

5. paradigm of NOUMENAL PERFECTION    6. MORAL PERFECTION

انسانی‌اند، و احکام اخلاقی تنها بر فاهمه (یا عقل) محض مبتنی هستند. ولی اعتقاد او به افلاطون‌گرایی در رساله استادی چندان به درازا نکشید. طولی نکشید که او این رأی را که فاهمه قادر است جهان معقول را دریابد انکار کرد، و همین اعتقاد جدید راه او را به سمت موضع بالیده‌اش در نقد عقل محض (۱۷۸۱) هموار ساخت. بر اساس این موضع، فاهمه (همانند حساسیت) صورت‌هایی را فراهم می‌آورد که تجربه ما از جهان محسوس را ساختار می‌بخشند و شناخت انسان محدود به همین جهان محسوس است. در حالی که جهان معقول (یا نفس‌الامری) اکیداً از دسترس شناخت انسان خارج است. کانت حدود یک دهه را صرف نقد عقل محض کرد و در این مدت، یعنی بین سال‌های ۱۷۷۰ تا ۱۷۸۱، اثر دیگری که حایز اهمیت باشد منتشر نساخت. ولی انتشار این کتاب آغاز غلبان دیگری از فعالیت بود که مهم‌ترین و ماندگارترین آثار او را به بار آورد. از آن‌جا که نقد و نظرهای اولیه درباره این کتاب معدود و (به نظر کانت) حاکی از عدم درک آن بود، او بر آن شد تا نکات اصلی آن را در کتاب بسیار مختصرتری به نام تمهیدات بر هر متافیزیک آینده که بخواهد به عنوان علم عرضه شود<sup>۱</sup> (۱۷۸۳) تصریح کند. از میان کتاب‌های مهمی که به سرعت پس از انتشار نقد اول منتشر شدند می‌توان به این موارد اشاره کرد: بنیادگذاری متافیزیک اخلاق<sup>۲</sup> (۱۷۸۵)، که اثر اصلی کانت درباره اصول بنیادی اخلاق است؛ بنیادهای متافیزیکی علم طبیعی<sup>۳</sup> (۱۷۸۶)، که اثر اصلی کانت در حوزه فلسفه طبیعی در دوره‌ای از حیات فکری اوست که محققان آن را دوره نقدی نام نهاده‌اند (۱۷۸۱-۱۷۹۸)؛ ویراست دوم و توأم با بازنگری اساسی نقد عقل محض (۱۷۸۷)؛ نقد عقل عملی (۱۷۸۸)، که حاوی بحث کامل‌تری درباره موضوعات فلسفه اخلاق است و بر پایه بنیادگذاری شکل گرفته (و از جهاتی در آن بازنگری کرده است)؛ و نقد قوه حکم (۱۷۹۰)، که به زیبایی‌شناسی و غایت‌شناسی می‌پردازد. کانت در این دوره چند مقاله مهم هم منتشر کرد، از جمله «ایده‌ای برای

---

1. *Prolegomena to Any Future Metaphysics That Will Be Able to Come Forward as a Science* 2. *Groundwork of the Metaphysics of Morals*  
3. *Metaphysical Foundations of Natural Science*

تاریخ جهانی با هدفی جهان‌وطنانه»<sup>۱</sup> (۱۷۸۴) و «آغاز حدسی تاریخ بشر»<sup>۲</sup> (۱۷۸۶)، که افادات اصلی او در فلسفه تاریخ است: «در پاسخ به پرسش روشنگری چیست؟»<sup>۳</sup> (۱۷۸۴)، که برخی از ایده‌های کلیدی مقالات سیاسی بعدی او در آن مطرح می‌شود؛ و «منظور از جهت دادن خود در اندیشه چیست؟»<sup>۴</sup> (۱۷۸۶)، که حاوی مداخله کانت در مناقشه بر سر همه‌خدانگاری<sup>۵</sup> است. این مناقشه پس از آن‌که ف. ی. یاکوبی<sup>۶</sup> (۱۷۴۳-۱۸۱۹) گ. ا. لسینگ<sup>۷</sup> (۱۷۲۹-۱۷۸۱) تازه‌درگذشته را به اسپینوزاگرایی<sup>۸</sup> متهم کرد در حلقه‌های روشنفکری آلمانی درگرفت.

کانت با این آثار شهرتی بین‌المللی به دست آورد و بر فلسفه آلمانی در اواخر دهه ۱۷۸۰ سیطره یافت. ولی در سال ۱۷۹۰ اعلام کرد که نقد قوه حکم به کل مشغله نقدی او خاتمه می‌دهد (5:170). ک. ل. راینهولت<sup>۹</sup> (۱۷۵۸-۱۸۲۳)، که اثرش تحت عنوان نامه‌هایی در باب فلسفه کانتی<sup>۱۰</sup> (۱۷۸۶) ایده‌های دینی و اخلاقی کانت را به شهرت رساند، در آن زمان (به سال ۱۷۸۷) کرسی استادی‌ای را که در دانشگاه ینا به فلسفه کانتی اختصاص یافته بود از آن خود کرده بود. ینا در مقایسه با کونیگسبرگ موقعیت کانونی‌تری داشت و به‌سرعت در حال تبدیل شدن به کانون مرحله بعدی تاریخ فکری آلمان بود. طولی نکشید که راینهولت راه انتقاد در پیش گرفت و از دیدگاه‌های کانت دور شد. در سال ۱۷۹۴ کرسی او در ینا به ی. گ. فیشته<sup>۱۱</sup> رسید که استاد [کانت] را در کونیگسبرگ ملاقات کرده بود و اولین کتابش، اهتمام به نقد هر گونه وحی<sup>۱۲</sup> (۱۷۹۲)، بدون نام نویسنده انتشار یافت و ابتدائاً به‌اشتباه اثری به قلم خود کانت تصور شد. این امر فیشته را ناگهان به شهرت

1. «Idea for a Universal History With a Cosmopolitan Aim»

2. «Conjectural Beginning of Human History»

3. «An Answer to the Question: What is Enlightenment?»

4. «What Does it Mean to Orient Oneself in Thinking?» 5. pantheism

6. F. H. Jacobi 7. G. E. Lessing 8. Spinozism 9. K. L. Reinhold

10. *Letters on the Kantian Philosophy* 11. J. G. Fichte

12. *Attempt at a Critique of All Revelation*

رسانید، ولی دیری نپایید که او نیز راه خود را از راه کانت جدا کرد و موضع اصلی را پرورد که کاملاً در تغایر با موضع کانت بود، به طوری که کانت نهایتاً در سال ۱۷۹۹ آشکارا لب به انکار آن گشود (371-12:370). با این همه، در همان حال که فلسفه آلمانی در راه ارزیابی میراث کانت و پاسخ به آن گام می‌نهاد، خود او در دهه ۱۷۹۰ همچنان به انتشار آثار مهمی ادامه داد؛ از آن جمله‌اند: دین در محدوده عقل تنها<sup>۱</sup> (۱۷۹۳)، که وقتی کانت آن را پس از سانسور دومین مقاله منتشر ساخت از سوی پادشاه پروس مورد نکوهش قرار گرفت؛ جدال دانشکده‌ها<sup>۲</sup> (۱۷۹۸)، مجموعه مقالاتی که منبع الهام آن‌ها مشکلات کانت با سانسور بود و به ارتباط بین دانشکده‌های الهیات و فلسفه در دانشگاه می‌پرداخت؛ در باب این قول مشهور: ممکن است در نظر صحیح باشد ولی در عمل هیچ فایده‌ای ندارد<sup>۳</sup> (۱۷۹۳)؛ به سوی صلح پایدار<sup>۴</sup> (۱۷۹۵)، و آموزه حق<sup>۵</sup>، که نخستین بخش متافیزیک اخلاق<sup>۶</sup> (۱۷۹۷) است و اثر اصلی کانت در فلسفه سیاسی محسوب می‌شود؛ آموزه فضیلت<sup>۷</sup>، که دومین بخش متافیزیک اخلاق است و در بردارنده فهرستی از تکالیف است که کانت آن را بالغ بر سی سال طرح‌ریزی کرده بود؛ و انسان‌شناسی از دیدگاه عملی<sup>۸</sup> (۱۷۹۸) که بر اساس درسگفتارهای کانت در باب انسان‌شناسی شکل گرفت. چندین اثر دیگر نیز بر اساس یادداشت‌های کانت در درس‌های دیگرش بعدها انتشار یافت، ولی هیچ‌یک از این‌ها به دست خود کانت فراهم نشد.

کانت در سال ۱۷۹۶ از تدریس بازنشسته شد. او قریب به دو دهه زندگی بسیار منظمی داشت و در این مدت عمدتاً مشغول تکمیل نظام فلسفی‌اش بود که آغاز شکل‌گیری قطعی آن در ذهن او به دوران میانسالی‌اش بازمی‌گشت. کانت پس از بازنشستگی به این باور رسید که در نظام فلسفی‌اش شکافی وجود دارد که باعث جدایی بنیان‌های متافیزیکی علم طبیعی از خود فیزیک می‌شود، و بر آن شد این

- 
1. *Religion Within the Boundaries of Mere Reason*
  2. *The Conflict of the Faculties*
  3. *On the Common Saying: That May be Correct in Theory, But it is of No Use in Practice*
  4. *Toward Perpetual Peace*
  5. *Doctrine of Right*
  6. *Metaphysics of Morals*
  7. *Doctrine of Virtue*
  8. *Anthropology From a Pragmatic Point of View*

شکاف را با سلسله یادداشت‌هایی پر کند که وجود اتر یا ماده‌ای کالریک<sup>۱</sup> را اصل موضوع قرار می‌دهند. این یادداشت‌ها، که به نام اثر انتشار یافته پس از مرگ<sup>۲</sup> شناخته می‌شوند، در زمان حیات کانت به اتمام نرسیدند و منتشر نشدند، و کانت پژوهان نیز بر سر اهمیت آن‌ها و رابطه‌شان با آثار قبلی کانت اختلاف نظر دارند. با وجود این، روشن است که این یادداشت‌های متأخر حاکی از علایم مسلم افول ذهنی کانت هستند که به طرز غم‌انگیزی در حوالی آغاز قرن نوزدهم رو به شدت نهاد. کانت در ۱۲ فوریهٔ ۱۸۰۴، درست کمی پس از هشتادمین زادروزش دیده از جهان فروبست.



## طرح کانت در نقد عقل محض

مبحث اصلی نقد عقل محض امکان متافیزیک است – متافیزیک به معنایی خاص. کانت متافیزیک را چنین تعریف می‌کند: «شناخت‌هایی که عقل مستقل از هر تجربه‌ای می‌تواند در کسب آن‌ها بکوشد.» هدف او در این کتاب عبارت است از «تصمیم درباره امکان یا عدم امکان متافیزیک به طور کلی، و تعیین سرچشمه‌ها و همچنین گستره و مرزهای آن که باید تماماً بر اساس اصول انجام پذیرد» (Axi: همچنین بنگرید به 4:255-257 & Bxiv). لذا، متافیزیک نزد کانت با شناخت پیشین<sup>۱</sup> سروکار دارد یا شناختی که توجیه آن مبتنی بر تجربه نیست. او شناخت پیشین را به عقل پیوند می‌زند. طرح کانت در نقد عقل محض این است که بررسی کند آیا عقل انسان قادر است به شناخت پیشین دست یابد و، در صورت مثبت بودن پاسخ، چگونه و تا چه حد قادر به چنین شناختی است.

### ۱.۲. بحران روشنگری

برای فهم بهتر طرح نقد اول بیایید بستر تاریخی و فکری‌ای را که این نقد در آن نوشته شده است از نظر بگذرانیم.<sup>(۵)</sup> کانت نقد اول را در اواخر نهضت روشنگری<sup>۲</sup> نوشت که در آن برهه دچار بحران شده بود. به لطف واپس‌نگری درمی‌یابیم که دهه ۱۷۸۰ دهه‌ای انتقالی بود که در آن موازنه فرهنگی به شکل تعیین‌کننده‌ای از نهضت روشنگری به رمانتیسیسم انتقال می‌یافت ولی کانت البته از مزیت این واپس‌نگری بهره‌مند نبود.

نهضت روشنگری واکنشی به ظهور و توفیقات علم مدرن در قرن‌های شانزدهم

1. a priori    2. the Enlightenment

و هفدهم بود. خصوصاً دستاورد چشمگیر نیوتن اطمینان و خوش بینی‌ای گسترده دربارهٔ قدرت عقل انسان برای ضبط و مهار طبیعت و اصلاح زندگی انسان ایجاد کرد. یکی از تأثیرات این اعتمادِ نوظهور به عقل این بود که مراجع سنتی به طور فزاینده‌ای در معرض پرسش و تردید قرار گرفتند. اکنون می‌شد پرسید چه نیازی به مراجع دینی یا سیاسی است که به ما بگویند چگونه زندگی کنیم یا به چه چیزی باور داشته باشیم وقتی هر یک از ما از این قابلیت برخورداریم که با اتکا به خود این چیزها را دریابیم؟ کانت همین تعهد روشنگری به حاکمیت عقل را در نقد اول چنین بیان می‌کند:

زمانهٔ ما زمانهٔ نقد است که همه چیز باید تسلیم آن شود. دین از طریق تقدس خود و قانون به واسطهٔ ابهت خود معمولاً می‌خواهند خود را از آن معاف دارند. ولی به این ترتیب ظن موجهی علیه خود برمی‌انگیزند، و نمی‌توانند طالب احترام خالصانه‌ای باشند که عقل تنها نثار چیزی می‌کند که توانسته است در برابر آزمون آزاد و آشکار آن استوار بماند (Axi).

کانت در مقالهٔ «روشنگری چیست؟» می‌گوید روشنگری یعنی خودمان بیندیشیم به جای این‌که اجازه دهیم دیگران به جای ما بیندیشند (8:35). او در این مقاله ایمان روشنگری به حتمیت پیشرفت را نیز بیان می‌دارد. تنی چند از متفکران مستقل تدریجاً الهام‌بخش حرکت فرهنگی فراگیرتری خواهند شد که در نهایت به میزان بیشتری از آزادی عمل و اصلاح حکومت منجر خواهد شد. فرهنگ روشنگری «تقریباً حتمی» است اگر تنها «آزادی کاربرد عمومی عقل خویشتن در همهٔ امور» وجود داشته باشد (8:36).

مسئله این است که در نظر برخی مشخص نبود که آیا حاکمیت کامل عقل بر مراجع سنتی به‌واقع منجر به پیشرفت خواهد شد یا نه؛ یا آیا اتکا به صرف عقل، در عوض، مستقیماً به ماده‌گرایی، تقدیرگرایی،<sup>۱</sup> الحاد،<sup>۲</sup> شکاکیت<sup>۳</sup> (Bxxxiv) یا حتی بی‌بندوباری و سلطه‌جویی (8:146) خواهد انجامید. تعهد روشنگری به حاکمیت عقل با این انتظار گره خورده بود که به هیچ‌یک از این نتایج منجر نخواهد شد بلکه

به جای آن از پاره‌ای باورهای کلیدی که همواره مورد تصدیق سنت بوده‌اند حمایت خواهد کرد. مهم‌ترین این باورها باور به خدا، نفس، اختیار و سازگاری علم با اخلاق و دین بود. اگرچه تنی چند از روشنفکران دست به انکار برخی از این باورها یا همه آن‌ها زدند، روح کلی روشنگری آن‌قدرها هم بنیادستیزانه<sup>۱</sup> نبود. روشنگری سودای نشاندن مرجعیت عقل فردی انسانی به جای مراجع سنتی را در سر می‌پروراند، ولی در پی براندازی باورهای اخلاقی و دینی سنتی نبود.

با وجود این، منبع الهام اصلی روشنگری فیزیک جدید بود که رنگ و بوی مکانیستی داشت. اگر قوانین مکانیستی علی بر سرتاسر طبیعت حاکم باشد، آنگاه ممکن است به نظر برسد که جایی برای اختیار، نفس یا هر چیزی جز ماده متحرک وجود ندارد. همین امر این دیدگاه سنتی را که اخلاق مستلزم اختیار است در معرض تهدید قرار داد. برای ترجیح درست بر نادرست باید مختار بود، زیرا فقدان اختیار مسئولیت را منتفی خواهد کرد. همچنین، باور به حاکمیت قوانین مکانیستی بر سرتاسر طبیعت، باور دینی سنتی به بقای نفس پس از مرگ یا رستاخیز آن در حیات اخروی را در معرض تهدید قرار داد. از این رو، علم مدرن، این مایه مباهات روشنگری و منشأ خوش‌بینی آن در خصوص توانایی‌های عقل انسانی، راه را برای تضعیف باورهای اخلاقی و دینی سنتی هموار کرد که انتظار می‌رفت تفکر عقلی آزادانه از آن‌ها حمایت به عمل آورد. بحران فکری اصلی روشنگری همین بود.

نقد عقل محض واکنش کانت به این بحران بود. موضوع اصلی این کتاب متافیزیک است، زیرا کانت متافیزیک را قلمرو عقل می‌دانست – متافیزیک چیزی نیست جز «فهرست همه آنچه از طریق عقل محض داریم و به طور نظام‌مند سامان یافته است» (Axx) – و مرجعیت عقل محل تردید بود. هدف اصلی کانت این بود که نشان دهد نقادی عقل به دست خود عقل، به‌تنهایی و فارغ از مداخله‌های دست و پاگیر مراجع سنتی، مبنایی استوار و سازگار برای علم نیوتنی از یک سو، و دین و اخلاق سنتی از سوی دیگر، تأسیس می‌کند. به عبارت دیگر، پژوهش عقلی آزادانه به قدر کافی از همه این علاقه‌های ذاتی انسانی حمایت می‌کند و سازگاری

متقابل آن‌ها را به اثبات می‌رساند. بنابراین، عقل شایسته حاکمیتی است که روشنگری به آن نسبت داده است.

## ۲.۲. انقلاب کپرنیکی کانت در فلسفه

برای فهم چگونگی تلاش کانت به منظور رسیدن به این هدف در نقد اول، تأمل درباره دلایل او در رد افلاطون‌گرایی رساله استادی به ما کمک خواهد کرد. رساله استادی نیز به نحوی می‌کوشد علم نیوتنی را با دین و اخلاق سنتی آشتی دهد، ولی راهبرد آن با راهبرد نقد تفاوت دارد. طبق رساله استادی، علم نیوتنی در خصوص جهان محسوس صادق است، جهانی که از طریق حساسیت در دسترس ما قرار می‌گیرد؛ و فاهمه نیز اصول کمال اخلاقی و الهی را در جهان معقول متمایزی درمی‌یابد، اصولی که الگوهای برای سنجش هر چیزی در جهان محسوس‌اند. بنابراین، طبق این دیدگاه، شناخت ما از جهان معقول پیشین است، زیرا وابسته به حساسیت نیست، و این شناخت پیشین اصولی برای داوری درباره جهان محسوس فراهم می‌آورد، زیرا خود این جهان به نحوی مطابق با جهان معقول است یا از آن تقلید می‌کند.

با این حال، کانت اندکی پس از نگارش رساله استادی تردیدهایی درباره این دیدگاه ابراز کرد. او در نامه‌ای به تاریخ ۲۱ فوریه ۱۷۷۲ خطاب به شاگرد سابق و دوستش، مارکوس هرتس،<sup>۱</sup> چنین توضیح داد:

من در رساله‌ام به تبیین صرفاً سلبی ماهیت تصورات عقلی بسنده کرده بودم، تبیینی مبنی بر این‌که آن‌ها حالت‌هایی از نفس نیستند که به موجب عین ایجاد شده باشند. ولی این پرسش را مسکوت نهاده بودم که چگونه ممکن است تصویری راجع به عینی باشد بی‌آن‌که به نحوی از آن متأثر شده باشد. ... اگر تصورات عقلی به واسطه نحوه‌ای که در ما اثر می‌کنند به ما داده نمی‌شوند، پس چگونه به ما داده می‌شوند؟ و اگر این تصورات عقلی مبتنی بر فعالیت درونی ما هستند، پس آن هماهنگی‌ای که قرار است با اعیان داشته باشند – اعیانی که با این حال به هیچ وجه از این راه ایجاد نشده‌اند – از کجا

می‌آید؟ ... چگونه فاهمه من می‌تواند به نحو کاملاً پیشین و از خود مفاهیمی از اشیا بسازد که ضرورتاً باید با آن مفاهیم از در توافق درآیند، و چگونه فاهمه من می‌تواند اصولی واقعی را در باب امکان چنین مفاهیمی صورت‌بندی کند که تجربه باید به شکل دقیقی با آن‌ها موافق باشد و، با وجود این، خود این اصول مستقل از تجربه‌اند – این پرسش که چگونه قوه فاهمه به این تطابق با خود اشیا می‌رسد هنوز در حالت ابهام است (10:130–131).

کانت در این جا تردیدهایی دربارهٔ چگونگی امکان شناخت پیشین از جهان معقول در سر می‌پرورد. موضع او در رسالهٔ استادی این است که جهان معقول مستقل از فاهمهٔ انسان و جهان محسوس است، و هر کدام از این دو (به طرق مختلف) خودشان را با جهان معقول تطبیق می‌دهند. ولی، صرف‌نظر از سؤالاتی که دربارهٔ منظور کانت از تطابق جهان محسوس با جهان معقول وجود دارد، تطابق فاهمهٔ انسان با جهان معقول یا درک آن از این جهان چگونه ممکن است؟ اگر جهان معقول مستقل از فاهمهٔ انسان باشد، آن‌گاه به نظر می‌رسد تنها به شرطی می‌توانیم آن را درک کنیم که به نحوی از انجا منفعلانه تحت تأثیر آن باشیم. ولی نزد کانت حساسیت عبارت است از قوهٔ منفعل یا پذیرای ما برای متأثر شدن از اعیانی که مستقل از ما هستند (2:392, A51/B75). بنابراین، تنها راه ممکن برای درک جهان معقولی که مستقل از ماست حساسیت است، و این بدان معناست که شناخت ما از این جهان نمی‌تواند پیشین باشد. فاهمهٔ محض به‌تنهایی در بهترین حالت می‌تواند ما را قادر سازد که تصوراتی از جهان معقول شکل دهیم. ولی از آن‌جا که این تصورات عقلی، طبق اظهارات کانت در نامه به هر تس، کاملاً «مبتنی بر فعالیت درونی ما» هستند، دلیل خوبی برای این باور وجود ندارد که تصورات مزبور با جهان معقول مستقلی تطابق دارند. چنین تصورات عقلی پیشینی چه‌بسا ساختهٔ مغز باشند و هیچ مطابقتی با هیچ چیز مستقل از ذهن انسان نداشته باشند. به هر تقدیر، در چگونگی امکان وجود مطابقتی بین تصورات صرفاً عقلی و جهان معقول مستقل کاملاً ابهام وجود دارد.

راهبرد کانت در نقد اول شبیه راهبرد رسالهٔ استادی است از این لحاظ که هر دو

اثر می‌کوشند علم مدرن را با دین و اخلاق سنتی آشتی دهند آن هم از طریق احاله آن‌ها به جهان‌های متمایز محسوس (در مورد علم مدرن) و معقول (در مورد دین و اخلاق). ولی نقد شرح بسیار معتدل‌تر و در عین حال انقلابی‌تری از شناخت پیشین به دست می‌دهد. طبق گفته‌های کانت در نامه به هرترس، مشکل اصلی دیدگاه او در رساله استادی این است که می‌کوشد امکان شناخت پیشین از جهانی را تبیین کند که تماماً مستقل از ذهن انسان است. این تلاش به بن‌بست انجامید و کانت هرگز دوباره مدعی نشد که می‌توان به شناخت پیشین از جهان معقول رسید دقیقاً به این دلیل که چنین جهانی کاملاً مستقل از ماست. با وجود این، موضع انقلابی کانت در نقد اول این است که ما می‌توانیم از ساختار کلی جهان محسوس شناخت پیشین حاصل کنیم زیرا چنین جهانی کاملاً مستقل از ذهن ما نیست. جهان محسوس، یا جهان نموده‌ها،<sup>۱</sup> را ذهن انسان از ترکیب ماده حسی‌ای که منفعلانه دریافت می‌کنیم و صور پیشینی که قوای شناختی‌مان فراهم می‌آورند برمی‌سازد. ما تنها می‌توانیم از آن وجوه جهان محسوس شناخت پیشین کسب کنیم که منعکس‌کننده صورت‌های پیشین فراهم آمده از طریق قوای شناختی‌مان هستند. طبق گفته خود کانت، «ما از اشیا فقط آن چیزی را به نحو پیشین می‌شناسیم که خودمان در آن‌ها قرار می‌دهیم» (Bxviii). لذا، مطابق نقد اول، شناخت پیشین تنها در صورتی و تا جایی ممکن است که خود جهان محسوس مبتنی بر نحوه‌ای باشد که ذهن انسان به تجربه‌اش ساختار می‌بخشد.

کانت این دیدگاه بر ساخت‌گرایانه<sup>۲</sup> جدید درباره تجربه را که در نقد اول آمده است از طریق قیاس با انقلابی شرح می‌دهد که کپرنیک در عرصه نجوم ایجاد کرده بود:

تاکنون چنین فرض شده است که کل شناخت ما باید خود را با اعیان مطابق سازد؛ ولی مطابق با این فرض، همه تلاش‌ها برای دریافتن چیزی درباره اعیان به نحو پیشین از طریق مفاهیم که شناخت ما را گسترش دهد راه به جایی نبرده‌اند. بنابراین، بیاییم بکوشیم و ببینیم که آیا در خصوص مسائل مربوط به متافیزیک بهتر پیش نخواهیم رفت